



چه می‌کنی باران  
تشنه که می‌شوی؟  
در دشت‌ها می‌دوم و  
دست‌های کسی را به یاد می‌آورم

یکی از موضوعاتی که همیشه مورد توجه شاعران بوده، رویدادهای تاریخی است. این رویدادها می‌توانند بین‌المللی، ملی، قومی و یا مذهبی باشند. یکی از رویدادهای مذهبی که شاعران بسیاری در آن طبع‌آزمایی کرده‌اند، «قیام عاشورا» است. در شعر حاضر ما ابتدا با سؤالی از طرف شاعر روبه‌رو می‌شویم که خطاب به باران می‌گوید: چه می‌کنی؟ و سپس صدای باران را می‌شنویم که در جواب می‌گوید: تشنه که می‌شوم در دشت‌ها می‌دوم. در اینجا شاعر به باران صفت انسانی بخشیده است و دویدن باران را می‌توانیم به باریدن تعبیر کنیم و این دشتی هم که باران در آن می‌بارد، صحرای کربلا است که باران را به یاد دست‌های بریده حضرت **ابوالفضل عباس(ع)**، سقای کربلا می‌اندازد. در واقع شاید باران می‌خواسته با یادآوری واقعه کربلا و تشنگی امام حسین(ع)، و یارانش، شاعر تشنگی خودش را فراموش کند. این شعر سروده **علی محمد مؤدب**، یکی از شاعران مطرح کشور است.

## سفر

زنه‌یاد تیمور ترنج

پاسی از پرسه باران گذشته بود  
که من از ساحل سکوت  
تا دور دست‌های پر ولوله دریا کوچیدم  
آنجا که در مفارقت آب و آسمان  
تنهایی  
ترانه گم‌شده‌ای در گلوی توفان‌ها  
و خیزاب‌ها  
هم‌پازی مهربان سر انگشتان تو نیستند  
آری سفر همیشه توطئه‌ایست  
که پاره‌ای از تو را می‌رباید  
تا هنگام که باز می‌گردی دریایی  
که چیزی را جا نهاده‌ای  
شاید مرواریدی  
در دهان ناگشوده صدفی  
شاید هم، دلی  
در تور نابافته صیادی که  
هرگز  
هرگز  
به ساحل سکوت تو باز نمی‌آید.



## پلنگ

جواد زهتاب

یوسف به کلافی سر بازار تو باشد  
بیچاره دل من که خریدار تو باشد  
امید تویی، عید تویی، فصل شکفتن  
بوی خوش پیراهن گلدار تو باشد  
این راه، چه راه است که پشت سرت آه است؟!  
باشد که خداوند، نگهدار تو باشد  
زیبایی‌ات ای ماه! چه دیوانه‌کننده‌ست  
بیچاره پلنگی که گرفتار تو باشد  
نارنج چه کاری‌ست که دست همه دادند؟  
ای عشق! گمان می‌کنم این کار تو باشد

## مه‌دی رحیمی

## غزل ماه

هرکس که با تو بوده اگر با تو هست ماند  
دنیا تو را نداشت که این‌گونه پست ماند  
چون روز روشن است که پیروز جنگ کیست  
بر قلب دشمنان تو داغ شکست ماند  
در زیر رقص تیغ تو در اوج کارزار  
هرکس که ایستاد، نه، هرکس نشست ماند  
سر را به صخره‌ها زده هر روز علقمه  
یک عمر در هوای تو این‌گونه مست ماند  
حق می‌دهم به آب اگر جزر و مد کند  
بعد از تو کم کسی‌ست که یکتاپرست ماند  
هر آدمی ز رفتن خود رد پا گذاشت  
اما چرا ز رفتن تو رد دست ماند؟



## شعر بی‌مرز

## فدوی طوقان

خانم فدوی طوقان در سال ۱۹۱۷ در شهر «نابلس»، از شهرهای فلسطین اشغالی به دنیا آمد. او سرودن شعر را از برادرش که از طلاهداران شعر مبارزه بود، آموخت. در آغاز شعرهای رمانتیک و در قالب‌های کلاسیک می‌سرود، اما بعدها با شاعران مقاومت هم‌صدا شد. در شعرهای او عشق و عاطفه زنانه با اعتراض و انقلاب علیه جامعه در هم آمیخته است. شعری که از او می‌خوانیم در صفحه ۲۰۳ کتاب «یاد خانه من است، گنجشک بهانه»، ترجمه موسی بیدج، توسط «انتشارات امید ایرانیان» در زمستان ۱۳۸۱ به چاپ رسیده است

بسندۀ است مرا  
که بر خاکش بمیرم  
و در خاکش روم  
و آب شوم  
فنا شوم  
سر برآرم  
گیاه شوم  
شکوفه شوم  
به دست کودکی از وطنم  
چیده شوم.  
بسندۀ است مرا  
در آغوش وطن  
خاک شوم  
گیاه شوم  
شکوفه دهم.



## خلیج فارس

## یزدان تورانی

موج که می‌زنی  
کشتی‌ها به زبان‌های مختلف عاشقت می‌شوند  
و مرغان دریایی  
پروانه‌وار دور سرت می‌چرخند  
اما تو به بندر فکر کن  
که هنوز به زبان مادری دوستت دارد  
موج بزنی  
بگذار زبان رسمی دنیا عوض شود  
و کشتی‌ها  
صلح را  
با بادبان‌های سفید  
به سرزمین‌های دور ببرند  
موج بزنی  
که صیادها دست خالی به خانه برنگردند  
خوب می‌دانم خلیج  
با همه بزرگی‌اش  
نام کوچکی ست برای تو

## غزل جوان

## سعید پور طهماسبی

تا نفس باقیست خود را جستجویی تازه کن  
آن چه بودی را رها کن! رو به سوی تازه کن  
رو به هرچی داشتی، بیهودگی انباشتی  
با خدا، با خویش، با اندیشه رویی تازه کن  
يك نفس بیهوده گردی های خود را واگذار  
يك غزل مهمان من، بنشین، گلویی تازه کن  
با حقیقت رو به رو شو، رو مگردان از خودت  
خیز و در آینه با خود گفتگویی تازه کن  
الغرض برخیز و با هستی سلام خویش را  
پیش از آنی که خداحافظ بگویی تازه کن

داستان یک شعر

در طبقهٔ دوم منزلی که من زندگی می‌کنم، آپارتمانی است که همسایهٔ محترم دیگری در آن زندگی می‌کند. یک شب بنده آمدم که ماشینم را در پارکینگ بگذارم، دیدم مهمان‌های همسایهٔ محترم ماشین‌ها را ردیف گذاشتند جلوی خانهٔ ما و از قرار معلوم با میزبان رفتند شمشیران. من هم ناچار ماشینم را بردم گاراژ و نامه‌ای نوشتم و جلوی یکی از ماشین‌ها گذاشتم با این مضمون: امیدوارم که امشب به شما خوش گذشته باشد، اگر شما ماشینتان را چند متر جلوتر گذاشته بودید، من مجبور نبودم که چند کیلومتر تا گاراژ بروم.

ارادتمند/ فریدون مشیری

صبح که از منزل بیرون آمدم دیدم یکی از مهمان‌ها که خطاط معروفی به اسم استاد بوذری بود، با خط خوش نامه‌ای نوشته و به درب منزل من چسبانده بودند با این مضمون:

آقای مشیری پاسخ مرقومهٔ عالی «گر ما مقصریم تو دریای رحمتی» و خاتمه به عرض می‌رساند:

اطاعت می‌کنم جاننا که از جان دوست‌تر دارند  
 جوانان سعادت‌مند پندِ پیر دانا را  
 من هم برای ایشان نامه‌ای نوشتم اما منظوم  
 با این شرح:

هنوز خط خوش تو نوازش بصر است  
 هنوز مستی این جام جانفزا به سر است  
 فضای سینه‌ام از نامهٔ تو باغ گل است  
 هوای خانه‌ام از خامهٔ تو مشک تر است  
 ترا به «خط» تو می‌بخشم ای خجسته قلم  
 که آنچه رد بر من جلوه می‌کند هنر است  
 جواب خط تو را هم به شعر خواهم گفت  
 اگرچه خط تو از شعر من قشنگ‌تر است  
 به این هنر که تو کردی دلم اسیر تو شد  
 هنوز ذوق و هنر دام و دانهٔ بشر است  
 شبی ز راه محبت بیا به خانهٔ ما  
 ببین که دیدهٔ مشتاق شاعری به در است

[زنده‌یاد فریدون مشیری]



مریم ترنج

مکتوب



«تلقین» عنوان مجموعه شعر محمد شیخی شاعر جوان کشور است که توسط «انتشارات فصل پنجم» در زمستان ۱۳۹۳ به چاپ رسیده است. این مجموعه دارای ۳۹ شعر در قالب غزل و با مضامین اجتماعی و خانوادگی است. از ویژگی‌های این کتاب استفاده از «تلمیح» و اشاره به ادبیات کهن ایران است. با هم غزلی از این مجموعه را که شاعر برای مادرش سروده است، می‌خوانیم:

پا به پای غم من پیر شد و حرف نزد  
 داغ دید از من و تبخیر شد و حرف نزد  
 غصه می‌خورد که من حال خرابی دارم  
 از همین غصهٔ من پیر شد و حرف نزد  
 شب به شب منتظرم بود و دلش پر آشوب  
 شب به شب آمدنم دیر شد و حرف نزد  
 وای از آن لحظه که حرفم دل او را سوزاند  
 خیس شد چشمش و دلگیر شد و حرف نزد  
 صورت پر شده از چین و چروکش یعنی -  
 مادرم خسته شد و پیر شد و حرف نزد

پدر

پدرم صبح‌های خیلی زود  
 توی خانه اذان بیداری است  
 ظهرها پایه‌پای هرچه درخت  
 بر سر خانه سایه‌اش جاری است

عصرها خسته می‌رسد خانه  
 خنده‌اش در سکوت خواهد بود  
 پای حوض ستاره‌خیز غروب  
 چشم‌هایش قنوت خواهد بود

شب نمی‌خواهد و به هیئت ماه  
 خواب ما را نظاره خواهد کرد  
 نگران تمام فرداها  
 تا سحر استخاره خواهد کرد

پدرم لحظه لحظه دلواپس  
 پدرم روز و ماه و سال من است  
 پدرم سایهٔ صبور خداست  
 پدرم... آه خوش به حال من است



## روزنه



مجموعه آموزشی شعر  
 نویسنده: محمد کاظم کاظمی  
 ناشر: سپیده باوران  
 سال انتشار: ۱۳۷۱ - چاپ ششم  
 ۱۳۹۴  
 مرکز پخش: ۰۵۱-۳۲۲۲۲۲۰۴

«روزنه» مجموعه‌ای آموزشی درباره شعر است، برای جوانانی که می‌خواهند شناختی اجمالی از شعر داشته باشند. روزنه بار اول در اوایل دهه ۱۳۷۰ در دو جلد منتشر شد. در این کتاب از عناصر شعر، خیال و صورت‌های آن، زبان شعر، موسیقی شعر (عروض و قافیه) تا قالب‌های شعری، عناصر معنوی، ساختمان، شعر و سبک‌ها و مکتب‌های شعری که برای سرودن دانستن آن‌ها ضروری است، با نثری آسان و روان، معرفی و مورد بحث قرار گرفته است. چند سطر از این کتاب را با هم می‌خوانیم: رودکی سمرقندی در شعر معروف «بوی جوی مولیان» خویش می‌گوید:

رود جیحون از نشاط روی دوست  
 خنگ ما را تا میان آید همی...

رودکی و دیگر اهالی زبان پارسی در آن ایام، کلمه «خنگ» را به معنای اسب به کار می‌برده‌اند. پس طبق نظام واژگانی آن روزگار، این شعر معنی درستی دارد. اما این «خنگ» اکنون معنی «ابله» دارد! شاعر امروز باید چه رفتاری با این کلمه و نظایر آن داشته باشد؟ اگر او هم به اعتبار شعر رودکی کلمه «خنگ» را به معنی اسب بیاورد، درست عمل کرده است یا نه؟

## احمد رضا احمدی

### با درخت

من فقط می‌دانم...  
 دلیل زنده ماندن درخت‌ها  
 این صبح‌های فصول  
 و کودکان کیف‌های تهی از روز  
 تو هستی  
 من گیاه ندارم...  
 تا از تو با او  
 گفت‌وگو کنم.  
 اگر در بهار به خانه ما آمدی  
 نام گیاهان خانه‌ات را  
 با درخت کوچۀ ما بگو.

## یک در پنج

تو آفتاب و جهان جز به جست‌وجوی تو نیست  
 بهار در نظرم غیر رنگ و بوی تو نیست

باغی که بهارش همه سنگ است دل اوست  
 دشتی که غبارش همه آب است دل ماست

زندگی بی‌المی نیست بهار طربش  
 زخم تا خنده فروش است نمکدانی هست

هرجا بهار جلوۀ او در نظر گذشت  
 اشکی که سر زد از مژه بوی گلاب داد

فروغ بزم بهار، آنچه دیده‌ای امروز  
 همین گل است که فردا گلاب می‌گردد  
 بیدل دهلوی

## سودابه مهیجی

